

علی علیزاده، قهرمان دو و میدانی و پرمدال ترین ورزشکار مسابقات آسیایی ناشنوایان امسال است

پسری که تسلیم نمی شود

کارهای خانه را به من محول می کردند

علی در یک خانواده کم جمعیت و آرام بزرگ شده. با اینکه بچه روستا است، تنه‌ایک خواهر به نام فاطمه دارد. شاید بتول خانم و آقا غلامحسین از این موضوع هراس داشتند که بچه‌های دیگر آن‌ها هم ناشنوا به دنیا بیایند؛ به همین دلیل علی رغم خواسته پدر و مادرشان، به داشتن علی و فاطمه بسنده کردند و همه تلاششان را برای خوب بزرگ شدن آن‌ها گذاشتند. این‌ها ترجمه حرف‌های علی بتول خانم است. هرچه نباشد او سال هاست که با دو ناشنوا زندگی می‌کند و همه حرکات دست و دهان آن‌ها را می‌شناسد. البته خود علی هم لب خوانی بلد است و اگر سمعک داشته باشد، به اندازه پنج درصد شنوایی دارد.

بتول خانم همان اول حرف‌های علی چشم‌هایش خیس می‌شود. همان جایی که پسرش در شروع کلام، از پدر و مادرش تشکر می‌کند و می‌گوید: معتقدم که بهترین پدر و مادر را داشته‌ام و این‌ها حالا که بزرگ شده‌ام، بیشتر می‌فهمم. بچه‌ها بودند، مادر به من کارهای خانه را محول می‌کرد تا انجام بدهم. نمی‌خواست حالا که ناشنوا هستم، گوشه‌گیر و منزوی بار بیایم. تازه یک وقت‌هایی فاطمه را صدای می‌کرد و می‌گفت: «به علی نگاه کن! نه تو و نه پدرت نمی‌توانید مثل او کار کنید.»

بتول خانم بین کلام علی می‌گوید: درست است که علی ناشنواست اما از پس کارهایش برمی‌آید. در لباس شستن و ظرف شستن هم به من کمک می‌کند. او آشپزی بلد است، گواهی نامه رانندگی دارد و خیلی وقت‌ها من و خواهرش را بیرون می‌برد. خیلی تلاش کردیم که علی به خاطر ناشنوا بودن افسرده نشود. ما علی‌های زیادی در مملکتمان داریم که روی استعداد های آن‌ها درست کار نشده است؛ به همین دلیل بعضی افراد ناشنوا هیچ وقت اعتماد به نفس پیدا نمی‌کنند. آن‌ها یابی سواد می‌مانند یا صبح تا شب گوشه‌خانه‌کزی می‌کنند و هیچ هنری ندارند.



انتظار دارند به جای دویدن پرواز کنیم!

تشویق علی به ورزش و تحصیل از همان کودکی در خانواده جریان داشته است؛ خانواده‌ام هیچ وقت از زوردهایی که زدم، تعجب نکردند؛ چون ایمان داشتند که از عهده انجامش برمی‌آیم. آن‌ها همیشه انتظار یک کار استثنایی تر از من دارند؛ مثلاً توقع دارند من به جای دویدن، پرواز کنم (باخنده). به من می‌گویند حالا مگر چه کار کرده‌ای؟ این زوردها که برای تو چیزی نیست، در مسابقات بعدی باید بهتر باشی.»

وقتی علی در مسابقات استانی اول می‌شود، مادرش به او می‌گوید که این رقابت‌ها برای استعداد تو توانایی تو کوچک است؛ دفعه بعدی در مسابقات کشوری باید قهرمان شوی. همان هم می‌شود. علی سال بعدش در مسابقات کشوری که در قزوین برگزار شد، صاحب گردن آویز طلایی شود و این عنوان را در مسابقات کشوری تبریز و ارومیه و اصفهان و تهران هم تکرار می‌کند. دوندۀ قهرمان محله میثاق ادامه می‌دهد؛ یکی از رشته‌های دوومیدانی که در آن حضور داشتیم، دوی استقامت ۱۲ کیلومتر بود. بعد از این رقابت، کف پاهایم تاول زد و پوست پوست شد. مادرم همان جا، وقتی پوست‌های کف پایم را با ناخن گیر می‌کند، گفت: «حالا نوبت مسابقات قهرمانی آسیاست. تو باید عضو تیم ملی و نماینده کشورمان باشی.» باز هم همان شد و این مسیر قهرمانی همچنان ادامه دارد.

علی به گاو تکیه داد و خوابید!

بتول خانم از بچگی علی می‌گوید، پسر پر شور و شوری که به قول خودشان از دیوار راست بالا می‌رفت و گاهی با کارهایش تن و بدن پدر و مادرش را می‌لرزاند. بتول خانم خاطره‌ای از زندگی در گاوداری برایمان تعریف می‌کند؛ «یک شب ساعت ۸، علی در گاوداری گم شد! هرچه با پدرش این‌ور و آن‌ور را گشتیم، پیدا نشد. یک دو همسایه را خبر کردیم و همگی دنبالش گشتیم. بالاخره دم صبح بود که علی را بین گاوها پیدا کردیم. رفته بود به یکی از گاوها تکیه زده و همان جا خوابش برده بود. جالب این است که آن گاو هم تادم صبح و وقت شیردوشی، از جایش تکان نخورده بود!»

رضایحی شاید هیچ کس فکرش را نمی‌کرد همان پسر بچه‌ای که کودکی خود را در دامداری کوچکی در اطراف تربت حیدر به‌گذرانده و به‌طور مادرزادی ناشنواست، روزی عضو تیم ملی و قهرمان آسیا در رشته دوومیدانی باشد. علی همان موقع هم با دویدن غریبه نبود. او هر روز با پدرش گوسفندان را به چرایی برد و همان جا از این طرف دشت به آن طرف دشت می‌دوید و بازی می‌کرد.

علی یک ساله بود که پدر و مادرش فهمیدند ناشنواست. البته این بیماری در خانواده آن‌ها چندان هم غریب نیست. پدرش، عمویش و یک عمه‌اش هم ناشنوا هستند و به گفته پزشکان این ارث ناخوشایند در وجود علی هم ریشه دوانده است.

پسر باز یگوش روایت ما. اما آدم تسلیم شدن نیست. او با سختی قد کشیده و با وجود ناشنوایی، زندگی را دوست دارد؛ به همین دلیل از هشت سالگی شروع کرد به درس خواندن و پس از سپری کردن دوران ابتدایی، برای تحصیل در هنرستان ویژه ناشنوایان حضرت فاطمه زهرا (س) به مشهد آمد. او کلی زحمت کشید تا دیپلمش را گرفت و حالا هم خودش را برای رفتن به دانشگاه و تحصیل در رشته تربیت بدنی آماده می‌کند.

علی علیزاده از همان زمان تحصیل در هنرستان، وقتی دید در تیم فوتبال مدرسه جای برایش نیست، به پیشنهاد معلم ورزشش، دویدن را آغاز کرد و حالا دوسالی می‌شود که عضو تیم ملی دوومیدانی ایران است و کلی مدال استانی و کشوری و آسیایی دارد.

تعبیری که علی علیزاده، قهرمان ناشنوا محله میثاق، همیشه برای خودش به کار می‌برد، این است: «من پذیرفته‌ام که قهرمان ناشنوا باقی بمانم.»